



Studying Sallie McFague's Theological Thought: Images, Models, Concepts, and Theories

Noormohammad Ansari¹ , Mahdi Lakzaei² 

1. Corresponding Author: Graduated with a PhD in Religions and Mysticism, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran. Email: ansarinourmohammad@yahoo.com

2. Associate Professor, Qom University of Religions and Sects, Qom, Iran. Email: lakzaei@urd.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received 27 May 2025

Received in revised form 31 July 2025

Accepted 14 September 2025

Available online 4 February 2026

Keywords:

Image, Model, Concept, Theory, McFague.

The articulation of the categories of image, model, concept, and theory is essential for understanding Sallie McFague's theological method. McFague introduces image, model, concept, and theory as stages in the process of creating language about God. An image is a specific proposed instance that serves as a means of theological interpretation in relation to the word and speech about God, while a model is formed from a number of generalized images. Furthermore, the entire system of images, models, and concepts can be related both to one another and to other models, and this system can be applied to a wider range of topics at the level of theory. Although McFague employs this process in a more general sense, setting aside the specific form of interpreting language about God and applying this approach to other fields, she provides relatively few specific references to this process. The four categories, especially image and model, are expanded, and the terms image, model, concept, and theory function as designations for specific roles and functions within her methodological scheme. They are more like roles in a play that may be performed by different actors. This article examines each of these basic categories and the way McFague employs them in her theology, particularly in relation to the understanding of metaphorical theology and the Christian tradition. It seeks to clarify their purpose and application from McFague's perspective, not only by considering her understanding of the nature of each category, but also by showing how, in her view, they should be interrelated.

Cite this article: Ansari, N; Lakzaei, M (2026). Studying Sallie McFague's Theological Thought: Images, Models, Concepts, and Theories. *Theology Studies*, 8(4), 183-200. <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1434.1172>



© The Author(s) retain the copyright.

Publisher: Noor-al-Zahra Higher Education Institute.

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1434.1172>



مطالعه آرای الاهیاتی سالی مک‌فیگ: تصاویر، مدل‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها

نورمحمد انصاری^۱ ✉، مهدی لک زایی^۲ ID

۱. نویسنده مسئول. دانش آموخته دکترای تخصصی ادیان و عرفان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران. رایانامه:

ansarinourmohammad@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم، قم، ایران. رایانامه: lakzaei@urd.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۵/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵

کلیدواژه‌ها:

تصویر، مدل، مفهوم، نظریه، مک‌فیگ.

بیان تقسیم‌بندی‌های تصویر، مدل، مفهوم و نظریه برای فهم روش الاهیاتی مک‌فیگ اساسی است. مک‌فیگ، تصویر، مدل، مفهوم و نظریه را به‌منزله مرحله‌ای در فرآیند ایجاد زبان درباره خداوند معرفی می‌کند. تصویر، نمونه خاص پیشنهادشده به‌منزله وسیله‌ای برای تفسیر الاهیاتی است که در ارتباط با کلام و سخن خدا قرار دارد و مدل، تعدادی تصاویر عمومیت‌یافته را شکل می‌دهد. به‌علاوه، کل سیستم تصاویر، مدل‌ها و مفاهیم می‌توانند با هم و با دیگر مدل‌ها مرتبط شوند و سیستم، به دامنه وسیع‌تری از موضوعات در سطح نظریه، به کار برده شود. اگرچه مک‌فیگ این فرآیند را به‌صورت عمومی‌تر به کار می‌برد و صورت خاص تفسیر زبان در مورد خدا را از قبل ترک کرده و رویکردی را در دیگر حوزه‌ها اعمال می‌کند، اما او مرجع خاص کمی را برای این فرآیند ایجاد می‌نماید. دسته‌بندی‌های چهارگانه و به‌خصوص تصویر و مدل، بسط داده شده‌اند و اصطلاحات تصویر، مدل، مفهوم و نظریه، جایگزین‌هایی هستند که نقش‌ها و عملکردهای ویژه را مطابق با طرح روش‌شناختی وی نشان می‌دهند. آن‌ها بیشتر به نقش‌هایی در یک بازی شبیه هستند که ممکن است توسط تعداد مختلفی از بازیگران اجرا شود. در این نوشتار، هر یک از تقسیم‌بندی‌های اساسی و چگونگی به‌کارگیری مک‌فیگ از این تقسیم‌بندی‌ها در الاهیات وی و در ارتباط با فهم الاهیات استعاری و سنت مسیحی، مورد بررسی قرار داده می‌شود تا هدف و کاربرد آن‌ها از نظر مک‌فیگ مشخص گردد؛ به‌گونه‌ای که نه‌تنها اهداف وی به‌منزله ماهیت هر یک را در نظر می‌گیرد، بلکه چگونگی بیان او را نیز نشان می‌دهد که باید به هم مرتبط باشند.

استناد: انصاری، نورمحمد؛ لک زایی، مهدی (۱۴۰۴). مطالعه آرای الاهیاتی سالی مک‌فیگ: تصاویر، مدل‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها. *کلام پژوهی*، ۸ (۴)، ۱۸۳-۲۰۰.

<http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1434.1172>



© نویسندگان.

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1434.1172>

ناشر: مؤسسه آموزش عالی نورالزهر (س) زنجان.

مقدمه

موضوعی که در الهیات مک‌فیگ مهم است، این است که ما با شبکه‌ای از مدل‌های به هم پیوسته سروکار داریم که مدل مسیحی را به وجود می‌آورد. مهم‌ترین نکته‌ای که در مورد این شبکه می‌توان ذکر نمود، این است که مدل مسیحی، استعاره‌ای نشأت گرفته از پادشاهی خداست که تعیین‌کننده رابطه میان ربوبیت و بشریت است؛ رابطه‌ای که به وسیله آن، عدم تمایل و جهت‌گیری به سوی سنت‌ها به هم می‌خورد و دوباره با جهت‌گیری به سوی خداوند متعال باز می‌گردد. چنین رابطه‌ای ذاتاً پرتنش است و به همین دلیل، به تمثیل عیسی به مثابه تمثیلی از خدا استدلال می‌شود. این رابطه کتاب مقدس، مدل‌سازی متن کلاسیک است که متنی اساسی برای مسیحیان به شمار می‌آید.

این مدل به دلیل اینکه دوسویه است، معتبر بوده و مسیحیان به آن مدل، اقتدار بخشیده‌اند. به همین دلیل، این رابطه الهی و انسانی را ادامه می‌دهند و راه‌های عمیق تجربیاتشان در جهان را وارد این مدل می‌نمایند. می‌توانیم ببینیم که چگونه مدل‌های درهم‌تنیده ایجاد شده و چگونه گفتمان چندمدلی می‌تواند ظهور کند؟ چگونه می‌توان طرح‌ها را به شکل متقاطع مطرح نمود؟ چگونه مدل‌ها با یکدیگر به وجود می‌آیند؟ چگونه مدل‌های غالب، پوشش طیف گسترده‌ای از زبان مدل‌های دیگری را که در زیر مجموعه آن‌ها قرار دارد، قرار می‌دهد؟

در مدل‌های اصلی الهیات، چارچوبی برای پیش‌بینی تمام شبکه فراهم می‌شود که به وسیله آن، مدل‌های پشتیبان تمام سیستم و جزئیات و محتوای آن مورد توجه قرار می‌گیرد. الهیات، در حقیقت، یک شبکه است؛ شبکه‌ای عمده از مدل‌های غالب و فرعی که همین شبکه در نهایت باید به منزله یک معیار برای کفایت یا عدم کفایت مورد قضاوت قرار گیرد (McFague, Sallie, 1982, pp. 138-139).

اگر بخواهیم الهیاتی بحث کنیم، تمام بستر بی‌نهایتی که جهان در آن خلق شده، برپای داشته شده و بازآفرینی می‌شود، خداوند است و تنها خداست که می‌توانیم او را واقعیت نهایی، کمال مطلق و همچنین ظهور و تجلی جهان هستی بدانیم (Sahinidou, Ioanna, 2015, pp. 18-19).

مک‌فیگ زبان استعاری را که بیشتر در جست‌وجوی استفاده از شباهت‌هاست، بر زبان قیاسی^۱ ترجیح داده و چشم‌انداز استعاری او درباره الهیات به ما کمک می‌کند تا از شر مدل‌های پدرسالارانه‌هایی یابیم. مک‌فیگ در اثرش با نام مدل‌های خدا: الهیاتی برای عصر بوم‌شناختی، هسته‌ای^۲، پرده از مدل پادشاهی^۳ در رابطه خدا و جهان برمی‌دارد و با نشان دادن ضعف‌های این مدل، موارد ممکن دیگری را برای دغدغه‌های امروزی، همچون خدا به مثابه مادر، عاشق و دوست پیشنهاد می‌نماید (McFague, S., 1982, p. 143).

در نتیجه، مدل خدا - پدر را نیز می‌توان بر اساس این معیار ارزیابی نمود. این‌ها ویژگی‌های اساسی استنباط مک‌فیگ است که نشان‌دهنده روش الهیاتی اوست. هرچند او محصول خودش را به منزله شبکه‌ای برای همه قضاوت‌ها عنوان کرده است که در این شبکه، شبکه‌های فرعی مرتبط شناخته شده بسیاری می‌تواند وجود داشته باشد. چهار مورد برتر از این‌ها، دسته‌بندی «تصاویر»، «مدل‌ها»، «مفاهیم» و «نظریه‌ها» است؛ اصطلاحاتی که مورد توجه وی بوده است.

1. language analogical

2. *Models of God: Theology For an Ecological, Nuclear Age*

3. the monarchical model

با این وجود، برخی از مضامین و مقولات اساسی تری نیز وجود دارند که می‌توان آن‌ها را در نظر گرفت. بدین معنا که هر دوی آن‌ها تا حد بسیاری باعث آگاهی، سامان‌دهی و تولید محتوا شده و به صورت منظم در سراسر آن مطرح می‌شوند. این دو مورد، یعنی استعاره، تمثیل و انتزاعات آن‌ها و عمل روش‌شناختی به منزله استعاره و عیسی به مثابه تمثیل خداوند هستند (Hainsworth, R., 2012, p. 17) که مک‌فیگ در آثار خود مفصل به همه این‌ها پرداخته است.

۱. سالی مک‌فیگ (۱۹۳۳-۲۰۱۹)

الف: زندگی و آثار علمی او

مک‌فیگ در ۲۵ مه ۱۹۳۳ در کوئینسی ماساچوست^۱ دیده به جهان گشود و در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۹ از این جهان رخت بر بست (McFague, S, 2000, P.4). طبق اظهارات خودش، مطالعه تفسیر کارل بارث^۲ درباره رومیان، باعث کسب تجربه‌ای می‌شود که آغاز فهم واژه خدا است. (Ibid, P.5) او به منزله یک دانش‌آموخته الاهیات، تفسیر بارث در مورد رومیان را مطالعه نموده و فهم درستی از آنچه که اچ. ریچارد نیبوه^۳ معلم و مربی او تحت عنوان توحید رادیکال^۴ نامید، ایجاد نمود: اینکه خدا، خداست و هیچ چیز یا کس دیگری جز او نیست. خداوند کاملاً مافوق وجود انسان‌ها یا فهم قبیله‌ای یا فیلسوفانه آنها است. (Schalkwyk, annalet van, 2008, P.206) مک‌فیگ چگونگی ورود به فعالیت الیهاتی خود را به منزله یک مسیحی کامل برای درونی‌کردن باورها و ممارست روحانی حیات روزمره خود، در کتاب حیات وافر: تفکر مجدد در الاهیات و اقتصاد برای یک سیاره در خطر^۵، توصیف می‌کند (McFague, S, 2000, Pp.3-9). کتاب سخن در تمثیل‌ها: مطالعه‌ای در استعاره و الاهیات^۶ اثر مک‌فیگ، در مورد علائق زبان دینی و ارتباط آن با گسترش زندگی اخلاقی جزء اولین مطالبی بود که در ۱۹۷۵ به چاپ رسید. او پس از مطالعه مقاله‌ای از گوردن کافمن^۷ درباره محیط زیست و مسائل هسته‌ای و نیاز فوری و سریع الاهیات جهت پرداختن به آنها، باعث شد تا او مشغول نگارش الاهیات استعاری: مدل‌های خدا در زبان دینی^۸ شود و به این وسیله روشی اصلی که در فعالیتش باید دنبال نماید را تعیین و مشخص کند. اثر بعدی او، مدل‌های خدا: الاهیات برای عصر اکولوژیکی، هسته‌ای^۹ ۱۹۸۷ بود که جنبه‌ها و روش‌های دیگری را در آن ایجاد نمود. حاصل توسعه بیشتر مدل‌های خدا و الاهیات استعاری، کالبد خدا: یک الاهیات اکولوژیکی^{۱۰} در ۱۹۹۳، بود. همچنین کتاب مافوق، مسیحیان طبیعی: چگونه به طبیعت عشق بورزیم^{۱۱}، در ۱۹۹۷، جستاری بر طرز برخورد، عقاید و ساختار ذهنی ما در ارتباط با طبیعت است (McFague, S, 1997, p. 3). گام بعدی وی کتاب حیات وافر در ۲۰۰۱ بود. او در این کتاب به موضوع اقتصاد و مصرف‌گرایی در ایالات متحده نیشتری زده و نشان داده است که این موضوع به ضرر بشریت و تمام مخلوقات کره زمین است (Cancienne, M. P., 2009, p. xi). هر یک از این آثار به منزله توجهی جدی به زبان دینی و الیهاتی محسوب می‌شوند.

¹. Quincy Massachusetts

². Karl Barth

³. H. Richard Niebuhr

⁴. radical monotheism

⁵. *Life abundant: Rethinking theology and economy for a planet in peril*

⁶. *Speaking in parables: a study in metaphor and theology*

⁷. gorden Kafmann

⁸. *Metaphorical theology: models of God in religious language*

⁹. *Models of God: theology for an ecological, nuclear age*

¹⁰. *The Body of God: an ecological theology*

¹¹. *Super, Natural Christians: How We Should Love Nature*

مک‌فیگ برجسته‌ترین استاد الاهیات در دانشکده الاهیات ونکوور و همچنین استاد در دانشکده الاهیات هاروارد تا سال ۲۰۰۰ بود. آخرین اثر او نیز با عنوان یک اقلیم جدید برای الاهیات: خدا، جهان و گرمایش کره زمین^۱ در ۲۰۰۸ به چاپ رسید (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 2-3).

ساختار اصلی آثار مک‌فیگ را می‌توان در سه موضوع متمرکز و مرتبط دسته‌بندی نمود:

۱. توسعه روش؛ کتاب الاهیات استعاری؛
۲. ساخت و آزمایش چند مدل خاص با استفاده از دستورالعمل؛ که کتاب مدل‌های خدا و جهان به مثابه کالبد خدا در این راستا است؛
۳. در نهایت، گسترش همه این‌ها به صورت یک الاهیات سیستماتیک؛ با انتشار کتاب یک اقلیم جدید برای الاهیات در ۲۰۰۸ (Ibid, p. 23).

هر کتاب جدید وی پاسخی به کاستی‌های کتاب قبلی و تلاشی در جهت پیشبرد مسیر اکتشافی اوست (Cancienne, M. P., 2009, p. xi).

مک‌فیگ یک الاهی‌دان پروتستان بود که از طریق محدود نمودن خودش، برای توسعه الاهیات خود استفاده نمود. او از سنت مرسوم بسیاری از الاهی‌دانان اجتناب کرد تا در طیف وسیعی از زمینه‌های تحقیقات الاهیاتی قرار گیرد. فعالیت وی تا حدی منحصرراً بر توسعه یک الاهیات واسطه‌ای/ میانجی‌گرایانه^۲ بوده است که وی آن را «الاهیات استعاری^۳» نامید. در کتاب الاهیات استعاری بیان می‌دارد که «یک تفاوت حیاتی بین اظهارات نمادین و استعاری این است که بیان‌های استعاری همیشه حاوی یک نجوا هستند که این، «هست و نیست» و استعاره همیشه ماهیت «هست و نیست» دارد» (McFague, S, 1982, p. 13).

ب: باورها، ساختارها، بنیان‌های محوری، اندیشه‌های فلسفی و الاهیاتی او

بنیان، متدلوژی، ساختار و توسعه الاهیات مک‌فیگ، که بیش از ۳۵ سال ادامه داشت، به خودی خود امری مهم و اساسی بوده و ارزیابی الاهیات وی با توجه به فعالیت‌های دیگر، با کاربردهای وابسته به قرائن مشابه، محدود خواهد بود. بحث محدودی در مورد ارزیابی‌های الاهیات او ارائه شده است. دلیل این امر آن است که فعالیت مک‌فیگ بررسی انتقادی گسترده‌ای دریافت نکرده است و این بررسی‌ها بیشتر در جنبه‌های بنیانی خاص، و نه بر بینش‌های اساسی او، ارائه می‌شوند (Q. Hugh J. Gwyn, 2011, p. 18). همان‌طوری که در آثار مک‌فیگ بیان شده، الاهیات او بسیار پیچیده و دارای ارتباط متقابل پیچیده‌ای از عوامل و توجهات، و دارای اندیشه‌ای کل‌نگر است. همچنین، او سطح بالایی از ارتباط میان فرضیاتش و تقارن قابل توجهی میان فرم، روش و محتوا را نشان می‌دهد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 15-16). در ابتدا، او به توسعه الاهیات استعاری و سپس به موضوع فعالیتش در یک مدل اکولوژیکی تکاملی و تأملات الاهیاتی در مورد تغییرات آب‌وهوایی جهان می‌پردازد (Q. Hugh J. Gwyn, 2011, p. 21).

مک‌فیگ در کتاب مدل‌های خدا بیان می‌کند که «از بیست سال قبل، الاهی‌دانان فمینیست مسیحی، ادعاهای محکمی در برابر ماهیت مردم‌محور و سلسله‌مراتبی سنت دینی غرب ارائه نموده‌اند و بر این مسئله پافشاری می‌کنند که به انسانیت زنان، جایگاه برابری

^۱. *A New Climate for Theology: God, the World, and Global Warming.*

^۲. intermediate theology

^۳. Metaphorical theology

داده شود و اینکه دست‌بندی‌هایی که مردم را از یکدیگر جدا می‌کنند — مذکر/مؤنث، ثروتمند/فقیر، پیر/جوان، سفیدپوست/رنگین‌پوست، ناهمجنس‌گرا/همجنس‌گرا، مسیحی/غیرمسیحی — به حداقل برسند تا یک دیدگاه جامع به وجود بیاید» (McFague, S, 1987, pp. 6-7).

مک‌فیگ برای بیان فرضیات خود از دو روش استفاده نموده است. اولین روش، مستقیم‌ترین روش است که «یک تمثیل، استعاره قابل تعمیم است». این رابطه توصیف شده، اما دفاع نشده است؛ بلکه یک داده است. به همین دلیل، از وی انتقاد شده است؛ زیرا از لحاظ فکری رضایت‌بخش نیست یا دلیل استدلال‌های بعدی او را با شک و تردید روبه‌رو می‌کند. دومین فرضیه و روش، مجموعه‌ای از داده‌هاست که به‌منزله نتیجه یک فرآیند تکراری حاصل می‌شوند. این بینش‌ها، در واقع، فرضیه تحقیق او در مورد مدل‌های الاهیاتی است (Q. Hugh J. Gwyn, 2011, p. 21).

نکات این است که نخست، مدل‌ها مسائل غیرقابل فهم را فراهم می‌کنند و جزئیات بصری و پیشنهادی را برای گسترش و بهره‌برداری ساده‌تر ارائه می‌دهند. دوم اینکه، مدل‌ها تصاویر موجودات نیستند، بلکه شبکه‌ها یا ساختارهای روابط هستند که بر رفتار متمرکزند؛ خواه مثالی از یک بازی شطرنج برای جنگ در نظر بگیریم و خواه امواج و ذرات برای اتم یا پدری برای خداوند. در هر صورت، ما با مجموعه‌ای از روابط سروکار داریم که به‌منزله توضیحی در مورد نحوه فعالیت یک پدیده ناآشنا از نظر ساختاری، در یک منطقه شناخته‌تر عمل خواهند نمود. سوم اینکه، مدل‌ها، همراه با تئوری‌ها و فرضیه‌ها، یک چشم‌انداز وسیع از تفسیر و تبیین را مهیا می‌کنند و این امکان را فراهم می‌آورند تا پدیده‌هایی در یک زمینه و بعضی مواقع در درون زمینه‌های مختلف، درون شبکه‌های ارتباطی پیوند بخورند. از این رو، سیستم‌هایی ساخته شده‌اند که قابل فهم‌اند؛ نه فقط برای این یا آن پدیده، بلکه به معنای واقعی برای یک کلیت. چهارم اینکه، مدل‌ها وابسته به الگو بوده و توسط اشخاصی که درون مجموعه‌ای از فرضیات قرار دارند، خلق شده و کشف می‌گردند؛ فرضیاتی که احتمال نگاه معصومانه را محدود می‌سازند. بنابراین، آن‌ها همیشه نسبی هستند؛ حتی زمانی که صحیح در نظر گرفته شوند، مستلزم مدل‌های جانبی و تکمیلی و همچنین هوشیاری ابدی در مقابل تشریح آن‌ها، در مقابل فقدان تنازع استعاری هستند (McFague, S, 1982, p. 102).

الاهیات نمی‌تواند فقط به منابع اصلی خود محدود شود؛ بنابراین، الاهیات استعاری باید بر اساس تصاویر، استعاره و تمثیل‌ها، با ابزارهای مفهومی و به‌ویژه با مدل‌های دینی بنا شود و برای حرکت فراتر از استعاره به زبان مفهومی، ضروری است. پس، خدا — پدر یک استعاره است، اما به‌منزله یک مدل نیز فعال است که به ما کمک می‌کند تا افکار خود را در مورد یک موضوع ناشناخته [خدا] شکل دهیم؛ به این معنا که با نگاه موضوعی شناخته‌شده‌تر [پدر] به این مهم برسیم (Ibid, p. 23).

پیوند استعاره‌ها با مدل‌ها باعث غنا و محافظت می‌شود. استعاره‌ها به مدل‌هایی نیاز دارند تا به ازدیاد استعاره‌های خدا برسند؛ اما مدل‌ها نیاز دارند تا استعاره‌ها را بنا کنند، زیرا مدل‌ها تمایل دارند که هدف، به رقابت تبدیل شود. برای فهم این مدل، تفسیرهایی انجام می‌شود و انتخاب‌هایی صورت می‌گیرد که نمایانگر اولویت‌های سنت‌های دینی است. برای حفظ تعادل، لازم است از تفسیر و نقد مفهومی استفاده شود.

مک‌فیگ چهار وظیفه را برای الاهیات استعاری خود معین و مشخص می‌نماید: «۱. برای فهم محوریت مدل‌ها در سنت مسیحی؛ ۲. برای نقد ادیبانه از مدل‌های معتبر و منحصر به فرد؛ ۳. برای ترسیم روابط بین استعاره‌ها، مدل‌ها و مفاهیم؛ ۴. برای بررسی امکانات مدل‌های قابل تغییر و تحولی». هدف وی در این زمینه، زیر سؤال بردن و نقد سنت تعلیمی ارتدکسی فراتر از دیدگاه موعظه انجیل‌گریکمایی در مباحث مسیح به‌مثابه تمثیل است (Ibid, p. 28).

با تجزیه و تحلیل نقش استعاره‌ها و تمثیل‌ها و اهمیت ذاتی مدل‌ها، یادآوری هدف محوریت و تمرکز الاهیات استعاری مک‌فیگ از اهمیت برخوردار است. هدف، تشخیص راهی است که زبان بنیادی تمثیل‌ها و مسیح به‌مثابه تمثیل، با ویژگی‌های آشکار، تنش،

نسبیت، بیراهه رفتن و دگرگونی در دوره‌های مختلف ترجمه زبان متشکل از الاهیات حفظ شده است. محوریت آن، در نظر گرفتن روابط میان استعاره، مدل و مفهوم با هدف توجیه مدل‌های غالب و بنیانی حقیقت است، ولی لفظی نیست؛ و کشف مدل‌های مناسب دیگر که به دلایل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سرکوب شده‌اند. تمرکز بر مدل‌هاست، زیرا آن‌ها تنش را در جوهر زبان دینی حفظ می‌کنند؛ بنابراین، می‌توانند اشکال یک سنت را سامان دهند (Ibid, p. 103).

این نقل‌قول‌ها ویژگی‌های اساسی استنباط مک‌فیگ است که نشان‌دهنده این است که روش الاهیاتی او چگونه است. هرچند او محصول خودش را به منزله شبکه‌ای برای همه قضاوت‌ها عنوان می‌کند و در این شبکه، شبکه‌های فرعی مرتبط شناخته شده بسیاری می‌تواند وجود داشته باشد. چهار مورد برتر از این‌ها، دسته‌بندی «تصاویر، مدل‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها» است؛ اصطلاحاتی که در این نوشتار مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بیان تقسیم‌بندی‌های تصویر، مدل، مفهوم و نظریه برای فهم روش الاهیاتی مک‌فیگ اساسی است. وی تصویر، مدل، مفهوم و نظریه را به منزله مرحله‌ای در فرآیند ایجاد زبان درباره خدا معرفی کرده و صریحاً این عمل را انجام می‌دهد (Ibid, pp. 14-27). در این مختصر، هر یک از این تقسیم‌بندی‌ها را به نوبه خود مورد بررسی قرار داده و اقدام به نمایش چگونگی به‌کارگیری مک‌فیگ از این تقسیم‌بندی‌ها در الاهیات وی و در ارتباط با فهم استعاری و سنت مسیحی خواهیم نمود.

۲. تصویر

بازخوانی ماهیت استعاری، یعنی تقسیم‌بندی تعمیم‌یافته مک‌فیگ، ارزش آن را دارد که به‌طور کلی از اصطلاحات استفاده نماید. مک‌فیگ نه تنها اصطلاح تصویر را هم در مصداق اساسی «ارائه تصویری»^۱ استفاده می‌کند، بلکه در مصداقی که به منزله نمونه خاص طبقه یا پدیده مورد توجه است، به آن اشاره دارد. او به‌طور مشابه، استفاده گسترده‌ای از اصطلاح «استعاره» دارد. بنابراین، قادر به ارجاع به استعاره به منزله یک تصویر، وقتی به‌طور کلی به منزله نمونه استفاده می‌شود، است. تصویر و مدل، زنجیره‌ای به هم پیوسته هستند و استعاره ممکن است مانند تمثیل، تصویر یا مدل عمل نماید که منوط به نقشی است که ایفا می‌کند. این، تمایل مک‌فیگ برای ایجاد تقسیم‌بندی قوی بین آن‌ها نیست و هیچ نوع تقسیم‌بندی نیاز به ایجاد ندارد (Hainsworth, R. R., 2012, p. 85).

تصاویر، برای مک‌فیگ، اولین مثال زبان معرفت دینی هستند. به این ترتیب که آن‌ها ذهنی‌ترین شکل زبان هستند؛ به همین دلیل، مهیج‌ترین شکل نیز هستند و موقتاً برای بیان لحظه معرفت ایجاد شدند. تصویر، موضوع غیرقابل اتصال را به هم وصل می‌کند، اما برای بیان دشواری تعیین نشدند که دانش را ایجاد کرده و تا حد زیادی از نظر تعداد، وزن مؤثر هستند. بنابراین، در بسیاری از سروده‌های دینی عهد عتیق، شخصی که سرود را قرائت نموده، استعاره‌ها را برای خدا در قالب نبرد آشوبگرانه، ترکیب سنگ، عاشق، سنگر محکم، قابله، آب گوارا، قاضی، حامی، طوفان و غیره قرار می‌دهد که سخت در تلاش برای بیان غنای خدای خالق است (McFague, S, 1982, p. 24).

تصاویر یک سنت، اساسی‌ترین منبع آن هستند که معرفت دینی را شکل می‌دهند. مک‌فیگ تصاویر را به منزله بنیان و اساس می‌بیند که از معرفت واقعی ناشی می‌شود و بدین‌گونه قابل دسترسی بوده است؛ زیرا او بین نقش اصطلاحات در زبان و در معرفت، بین معرفت دینی و دیگر اشکال معرفت، و بین بازتاب اقدامات دینی الاهیات سیستماتیک و پرستش، تمایز آشکاری قائل نمی‌شود.

فهم معنای دقیق این ادعا در خصوص تصاویر دشوار است؛ اینکه تصاویر به لحاظ معنایی اصطلاحاتی مستقل هستند. بنابراین، اصرار مک فیگ برای غیرقابل جایگزینی بودن تصاویر، با ادعایی برابر است که تمرکز فکری فقط امری ضروری نیست؛ هرچند اولین قدم غیرضروری در معرفت است و تا حدی برای آن لازم و ضروری است. مک فیگ خود از اصطلاح تصویر، و در حقیقت از اصطلاحات مدل، مفهوم و نظریه، در مصداق خاص و مشخص استفاده می‌کند که لزوماً کاربرد رایج آن نیست. به هر حال، فهم او از استعاره به منزله حضور دائمی در اشکال زبان و فهم او از اصطلاح را شکل داده است؛ اگرچه می‌تواند به نوعی ناسازگاری آشکار در کاربرد منتهی شود. همان‌طور که مک فیگ خود استدلال می‌کند، نمادها خودشان استعاره نیستند. به واسطه پیروی از این استدلال، به فهم زبان خیالی او و استفاده از مفهوم الاهیاتی آن کمک خواهد شد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 86-88).

برخی از تصاویر باید فهم شوند که دارای ویژگی‌های استعاره هستند. در واقع، این‌ها استعاره‌هایی هستند که در متعارف‌ترین شکل آن‌ها، استعاره‌های شاعرانه وجود دارند و تمایل دارند به شکل استعاره دستوری نمود کنند؛ به عنوان مثال، «خداوند نور است». باید در نظر داشت که همه استعاره‌ها تصویر نیستند. بعداً استعاره‌هایی که مدل هستند نیز در نظر گرفته می‌شوند.

در رابطه با سنت مسیحی، بدیهی است که مک فیگ از تصاویر آن سنت استفاده می‌کند و با وجود محدودیت‌های روش شناختی، باعث محدودیت در انتخاب تصاویر سنتی نمی‌شود. تقریباً تمام تصاویری که مک فیگ از آن استفاده می‌کند، به جای تصاویر برگرفته از خود او یا دیگر تجربه‌های دینی معاصر، مطابق متن کتاب مقدس است. مهم‌ترین تفاوت و استثنای اصلی این است که تصویر او از پدیده‌های جهان، به مثابه کالبدی از خداوند است.

دوم اینکه، او تصاویر عیسی را به اشکال صحنه‌ها و نقوشی ترسیم می‌کند و با استفاده از مفاهیم و پیام‌های انتزاعی انجیل، رسالت خود را بیان کرده و به تصویر می‌کشد. با این وجود، او شروع به گسترش و طبقه‌بندی این روش نموده و از یک تصویر ساده و عمومی، به عنوان مثال «نان»، به یک تصویر پیچیده و خاص‌تر، به عنوان مثال «عیسی که در حال تقسیم نان بین افراد فقیر است»، رسیده است.

این فرآیند در فهم دیدگاه مک فیگ در مورد اساس الاهیات مهم است که به صورت توصیفی و کاربردی نیست؛ بلکه می‌توان گفت در طبقه‌بندی و دسته‌های «تصویر» است که فقط با یک مفهوم دقیق و محدود ایجاد می‌شود. از مباحث، می‌توان دریافت که «تصویر»، همان‌طور که مک فیگ از آن استفاده می‌کند، اگر صریحاً در تعاریف وی از آن بحثی نبوده و توصیف نشده باشد، می‌تواند در واقع به منزله مثال یا نمونه خاصی از یک پدیده، و نه لزوماً تصویری از آن، در نظر گرفته شود که حس و فهم دقیق تصویری به ذهن خطور می‌کند.

تصویری به این معنا، می‌تواند مورد خاصی باشد که از آن می‌توان نتیجه‌گیری کلی‌تر نمود؛ امری که در مورد سایر اصطلاحات موجود در این سیستم الاهیاتی نیز، همان‌طور که برای هر یک به نوبه خود مشاهده خواهد شد، صادق است. در حالی که ویژگی‌های تصاویر شرح داده شده است، معیارهای اندازه‌گیری و سنجش کمی برای ارزیابی آن‌ها وجود دارد که فراتر از مواردی است که در حال حاضر برای استعاره موفق بیان شده است. هر عملی که روی تصویری فراتر از آزمایش زیبایی‌شناسی و شهودی اولیه، متناسب با آن واقعیت حساس تجربه، انجام شود، به خوبی می‌تواند تصویر را در مسیری برای تبدیل شدن به یک مدل یا الگو قرار دهد. اساساً، یک تصویر مفید، یک درجه از تفسیر را به همراه دارد (Ibid, pp. 93-94).

۳. مدل

نظر به اینکه مک‌فیگ بسیار به تولید مدل‌هایی در الاهیات علاقه دارد، باید فهم او را از آن‌ها مورد بررسی قرار داد تا بتوان انسجام سخنان وی را در مورد روش و مدل‌هایی که طبق این نظریه ایجاد می‌کند، نقد و ارزیابی نمود. استفاده مک‌فیگ از مدل‌ها در روش‌شناسی او، بخشی از روند الاهیات است که پس از مدل‌های کلیسای ایوری دالس^۱ در ۱۹۷۴ به برجستگی و شهرت رسید. در این سال، مک‌فیگ مشغول فعالیت‌هایی شد که از این روند پیروی می‌کنند، به‌ویژه مطالعاتی که در مورد اثر ایان باربور^۲ انجام داد (Hainsworth, R. R., 2012, p. 95).

مک‌فیگ بیان می‌کند:

«در زنجیره زبان دینی، از مرحله اولیه و خیالی به ثانویه و مفهومی، گونه‌ای ظهور پیدا می‌کند که گونه‌ای ترکیبی است؛ یعنی مدل. ساده‌ترین راه برای تعریف یک مدل، یک استعاره غالب است؛ استعاره‌ای که قدرت پایدار دارد. استعارات معمولاً عمل یک شخص هستند، یک درخشش معرفتی که اغلب موقتی است؛ اما برخی از استعارات، جاذبه گسترده‌ای پیدا می‌کنند و تبدیل به روش‌های عمده سازمان‌دهی تجربه می‌شوند. مدل‌های بسیار گوناگونی وجود دارند؛ مدل‌های قیاسی، مدل‌های تصویری، مدل‌های نظری و همچنین استعارات ریشه‌ای که مشابه مدل‌ها هستند، اما محدوده وسیع‌تری دارند. با این وجود، اهداف اولیه این است که مدل‌ها حرکتی رو به جلو در طول مسیر از زبان استعاره‌ای به مفهومی باشند. آن‌ها از این جهت شبیه استعارات هستند که تصاویری هستند که کشمکش «هست و نیست» را حفظ می‌کنند و مانند استعارات دینی و شاعرانه، جاذبه احساسی دارند؛ تا جایی که روش‌های فهم وجود ما در جهان را پیشنهاد می‌کنند.

مثال خدا — پدر، بلافاصله به ذهن خطور می‌کند که استعاره‌ای است که تبدیل به یک مدل شده است. به منزله یک مدل، نه تنها ویژگی‌های استعاره را حفظ می‌کند، بلکه به ویژگی‌های تفکر مفهومی می‌رسد و ساختاری جامع، منسجم و تفسیری ارائه می‌کند. به منزله مدلی غنی با تعداد زیادی بدیهیات مرتبط و همچنین دسته‌ای از استعارات ثانوی، کل یک الاهیات را می‌توان از این مدل تعبیه کرد. بنابراین، اگر خداوند از طریق مدل پدر شناخته شود، رستگاری، فدی‌ه‌وار است که توسط پسر بزرگ‌تر و به جای خواهران و برادران، به خاطر گناه در برابر پدر و از این قبیل، اتفاق می‌افتد» (McFague, S, 1982, p. 23).

مک‌فیگ آگاه بود که بسیاری از اصطلاحات مدل، در رشته‌های مختلف نیز وجود دارند. وی بیان می‌کند که کاربردهای دیگری هم از مدل‌ها در علم وجود دارد، اما نقطه حیاتی برای اهداف اولیه ما این است که پذیرش گسترده مدل‌ها در علم و همچنین در دیگر رشته‌ها را بیان کنیم. می‌توان با تفکر، مدل‌ها را در زیست‌شناسی، علوم کامپیوتری، نظریه آموزشی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و غیره یافت.

علاوه بر موضوعات دیگر، این مسئله بدین معناست که شعر و دین — که همیشه این‌گونه شناخته شده‌اند که باید از طریق استعاره بررسی شوند و در نتیجه، توسط بسیاری از افرادی که با دانش، حقیقت و معنا سروکار دارند، انکار شده‌اند — اکنون درمی‌یابیم که روش استعاره‌ای و غیرمستقیم آن‌ها به‌صورت گسترده به‌عنوان ضرورت کل تفکر خلاقانه و تفسیری مورد پذیرش قرار گرفته است.

دانشمندی که یک آزمایش معمولی انجام می‌دهد، نیازی به مدل‌ها ندارد؛ اما دانشمندی که آزمایشی را برای آزمودن فرضیه‌ای طراحی می‌کند، به احتمال بسیار زیاد به آزمایش بسیاری از مدل‌ها نیاز خواهد داشت تا دریابد که چیزی در مورد فرضیه جدید ناشناخته است. مدل‌های دینی، به‌منزله صنایع تفسیری، در ویژگی‌های ساختاری با مدل‌های علمی مشترک هستند؛ اما به دلیل

اینکه مدل‌ها در دین از تجربه هستی‌گرایانه به وجود می‌آیند، آن‌ها هم مانند استعارات شاعرانه، ابعاد عاطفی دارند. با این حال، یک الاهیات استعاری را نمی‌توان در سطح استعارات متوقف نمود.

مدل‌ها، به‌منزله استعارات غالب، اولویت‌هایی را در آیین دینی نشان می‌دهند؛ آن‌ها به‌منزله شبکه‌های تنظیم‌کننده، در حال پیشرفت زیاد به سوی تفکر اصولی هستند؛ آن‌ها به‌منزله روش‌های جامع تصور واقعیت، تلویحاً بحث حقیقت و منشأ را برمی‌انگیزانند و به‌منزله استعاراتی که طرز تفکر مردم در مورد انسان و حقیقت الاهی را کنترل می‌کنند، نمی‌توانند از مسئله معیار در انتخاب مدل‌های ویژه و کنار گذاشتن بقیه اجتناب کنند. با این حال، قدم بیشتری از تفسیر مورد نیاز است؛ یعنی تفسیر و نقد مفهومی (Ibid, p. 25).

به هر حال، مک‌فیگ به‌طور خاص به مدل‌های استعاری در الاهیات و مدل‌های الیهاتی و هر آنچه در رابطه با آن است، علاقه داشت. چنین اظهاراتی، به یک معنا، لزوماً جملات جهانی با دامنه نامحدود هستند؛ اما فهم این نکته مهم است که او تصمیم نگرفته است گزارشی جهانی از ماهیت و عملکرد مدل‌ها ارائه نماید. بدین ترتیب، مدل‌ها دستگاه‌های هرمنوتیکی هستند؛ دستگاه‌هایی که با ارائه یک ساختار تفسیری ساده، به فهم مسائل پیچیده کمک می‌کنند.

آثار مک‌فیگ در مورد تمثیل، داستان اخلاقی و پادشاهی، نمونه‌هایی از استقرار این نوع مدل است؛ زیرا در هر دو مورد، او به‌سادگی نمونه‌های مختلفی را جمع می‌کند و ویژگی‌های مشترکی را از آن‌ها به دست می‌آورد. مک‌فیگ از ویژگی‌های مشترک آن‌ها برای شکل دادن به یک مدل مقایسه‌ای و توصیفی ایده‌آل استفاده می‌کند. وی به مدل‌هایی علاقه‌مند است که چندان ساده‌سازی‌های آشکار یک پدیده پیچیده، اما شناخته‌شده نیستند؛ مانند یک مدل قیاسی، بلکه به مدل‌های استعاری علاقه دارد که از توانایی استعاره در طراحی و توصیف مجدد واقعیت و تولید دانش جدید با استفاده از یک اصطلاح یا تصور از متن طبیعی آن بهره‌برداری می‌کند. بنابراین، الاهیات استعاری، در سطح مدل او، فرآیندی از کشف و بینش است، نه ارائه سیستماتیک و طبقه‌بندی پدیده‌های پیچیده؛ زیرا این امر در طرح مک‌فیگ، فعالیتی نظری است و نه مدل. توجه به این ویژگی، ما را به مدل‌های استعاری و مدل‌های الیهاتی در فهم مک‌فیگ معطوف می‌کند. گزارشی که مک‌فیگ از مدل‌ها ارائه می‌نماید، خود یک مدل است که نه بر اساس تصور یا عقیده، بلکه از استعاره به‌منزله «شبکه»، یا دریچه و یا صفحه نمایش ساخته شده است. استفاده مک‌فیگ از مدل، مورد دیگری است که دارای اصطلاحات مشترکی است که از نظر معنایی متفاوت و تغییر یافته‌اند و او آن را مخصوص تحقیق خود ارائه داده است؛ تحقیقی که با مطالعات وی درباره ماهیت استعاره به آن اطلاعات دست می‌یابد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 95-98).

اساسی‌ترین تعریف مک‌فیگ از اصطلاح مدل این است که: «یک مدل، استعاره‌ای با قدرت ماندگار است. استعاره‌ای است که دامنه کافی را به دست آورده است تا بتواند مدلی نسبتاً جامع و منسجم برای توضیح مدل مربوطه ارائه نماید» (McFague, S, 1987, p. 23). (p. 34; McFague, S, 1982, p. 23).

بنابراین، تفاوت بین یک استعاره و مدل برای هدف ما را می‌توان به‌سادگی چنین بیان کرد که مدل، استعاره‌ای با «قدرت ماندگار و پویا» است. مدل، استعاره‌ای است که ثبات و وسعت کافی را برای ارائه مدل تفسیر نسبتاً جامع و فراگیر به دست آورده است. استعاره خداوند به‌مثابه پدر، مثالی عالی برای این مسئله است و در هنگام تبدیل شدن به یک مدل، فهم بسیاری از مسائل را موجب شده است (McFague, S, 1987, p. 34).

مدل‌ها، همان‌گونه که در مورد استعارات نیز صادق است، اما از طریق روشی یکپارچه، مداوم و جامع، برای ما طرز تفکری در مورد ناشناخته‌ها از دیدگاه شناخته‌ها ارائه می‌نمایند. مدل‌ها ضروری هستند؛ زمانی که چیزی برای تصویر شدن نداریم، موجب می‌شوند به چیزی فکر کنیم و زمانی که نمی‌دانیم چگونه صحبت کنیم، روشی از سخن گفتن را ارائه می‌کنند. اما آن‌ها در معرض خطر هم هستند؛ زیرا دیگر روش‌های تفکر و سخن گفتن را کنار می‌گذارند، می‌توانند به‌راحتی به صورت نوشتار دربیایند و این خطر بیشتر

در مورد مدل‌ها وجود دارد تا استعارات؛ زیرا مدل‌ها محدوده وسیع‌تری دارند و رایج‌تر هستند. آن‌ها تمایل دارند که با روشی به رقابت‌ها اعتراض کنند که استعارات این‌گونه عمل نمی‌کنند (McFague, S, 1982, pp. 23-24).

برای ارجاع به ارائه مک‌فیگ، چندین مسیر به‌هم‌پیوسته وجود دارد که از تصویر به مدل می‌رسد. اساسی‌ترین مورد، عبارت است از تصاویر خاص فردی، مانند مادر، عاشق و دوست، که به مدل‌های رابطه بین خدا و جهان می‌رسد. شبکه روابط این عبارات، ساختار مدل را فراهم می‌نماید و این ساختار بر اساس روابط خدا و جهان پیش‌بینی می‌شود. این فرآیند، روش اساسی‌ای است که او از آن حمایت می‌کند و خالص‌ترین نمونه تبدیل تصاویر به مدل‌ها را ارائه می‌دهد.

با این وجود، ممکن است این فرآیند در یک فرم پیچیده‌تر، برای توجیه روش خود مک‌فیگ مؤثر باشد و نشانگر این واقعیت است که مدل‌ها برای او یک گروه کاملاً مشخص و مجزا نیستند، بلکه سازنده بخشی از یک زنجیره همراه با تصاویر هستند. در فهم و تبیین اهمیت و کاربرد استعاره‌ها، مک‌فیگ مدل‌هایی از ماهیت و عملکرد استعاره‌ها را طراحی می‌کند. در عوض، استعاره‌ها به گونه‌ای فرض می‌شوند که گویی مدلی است برای توصیف این امر که استعاره‌ها واقعاً چگونه هستند. مدل، کارکرد شناختی دارد و مطمئناً مدل‌های دیگری، مانند مدل دوقطبی تعاملی، نیز وجود دارد.

شناخت اساسی استعاره‌ها از طریق مدل، با کمک ماهیت و عملکرد استعاره‌ها به دست می‌آید. این مدل از نوع تخیلی است؛ یعنی یک مدل استعاری که بر اساس استعاره خیالی خطوط روی صفحه شیشه‌ای دودی ساخته شده است؛ ولی تمام مدل‌های مک‌فیگ از این نوع تخیل نیست. اگرچه بیشتر فعالیت‌های او در زمینه تمثیل، به مدل‌های تخیلی متکی است که فقط در رابطه با استعاره‌ها مورد بحث هستند، البته همه مدل‌سازی‌های موجود در فعالیت‌های او وجود ندارد.

به تفاوت بین این دو مورد توجه کنید:

(الف) یک روایت خاص، یک تمثیل است.

(ب) عیسی، یک تمثیل است.

در نمونه اول، انتظار می‌رود که ویژگی‌های معین و خاص، مانند ویژگی‌های انتزاعی‌تر، در روایت وجود داشته باشد. در مورد دوم، مدل‌سازی از عیسی به‌منزله یک تمثیل، تا حدودی مفهومی است؛ به این معنا که این ویژگی‌ها، انتزاعی هستند که با تمثیل و عیسی اشتراک دارند؛ در حالی که ویژگی‌های عینی این‌گونه نیستند. انتظار نداریم که خود عیسی، روایت، طرح داستان یا شخصیت‌ها را در درون خود داشته باشد؛ همان‌طور که بیش از این انتظار نداریم مرد سنگی رشته‌هایی از الماس یا سنگ آهن را در بدن خود داشته باشد.

بنابراین، به‌روشنی می‌توان دریافت که طیف‌هایی از مدل‌های تخیلی، از مدل «استعاره به‌مثابه یک صفحه شیشه‌ای دودی» گرفته تا مدل‌های مفهومی مانند «عیسی به‌مثابه یک تمثیل»، وجود دارد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 103-105).

مک‌فیگ می‌گوید: «[مدل‌ها] در معرض خطر هستند؛ زیرا آن‌ها می‌توانند راه‌های دیگر برای تفکر و سخن گفتن را از بین ببرند و از این طریق به‌راحتی می‌توانند مورد تفسیر تحت‌اللفظی قرار بگیرند؛ یعنی به‌منزله تنها راه فهم یک موضوع شناخته شوند» (McFague, S, 1982, p. 24; McFague, S, 1987, p. 34).

در حالی که بر اساس شناخت او، این امر در مورد مدل‌های خاصی صادق است و ممکن است گاهی اوقات در مورد کل طبقه مدل صادق باشد. نگاه ما به تفکر مک‌فیگ، به‌طور خاص، مهم است؛ زیرا روش مورد توصیه او برای ال‌هیات، همواره با تمام روش‌هایی که به کار می‌گیرد، یکسان نیست. این مطلب می‌تواند حرکت او را در طول زمان توضیح دهد؛ اینکه چگونه از تمرکز بر مدل‌های تخیلی‌تر، مانند مادر، عاشق و دوست، به تمرکز شدیدتر بر مدل‌هایی چون «جهان به‌مثابه کالبد خدا» رسیده است که پردازش منظم‌تری در مرتبه مفهومی و نظری محسوب می‌شود (Hainsworth, R. R., 2012, p. 106).

۴. مفهوم

مک‌فیگ می‌گوید:

«مفاهیم و نظریه‌ها از استعارات و مدل‌ها به وجود می‌آیند. آن‌ها تلاشی برای تعمیم میزان انتزاع در رابطه با استعارات و مدل‌های متضاد، متناقض و گاهی اوقات ضدونقیض هستند. منظور ما از «مفهوم»، یک اندیشه انتزاعی است و منظور ما از «نظریه»، جمله‌ای نظری و اصولی از نسبت‌های نهفته در پدیده‌های مشخص است. مفهوم، یک ایده یا یک تفکر است که نظریه‌ها را به ساختاری تفسیری سامان می‌بخشد. مفاهیم، برخلاف استعارات، معنای جدیدی ایجاد نمی‌کنند، بلکه بر معانی قراردادی و پذیرفته‌شده تکیه می‌کنند. نظریه‌ها، برخلاف مدل‌ها، یک حوزه را نسبت به حوزه‌ای دیگر مرتب نمی‌کنند، بلکه مفاهیم را به صورت کلیت درمی‌آورند. با این حال، این تعاریف تنها به صورت جزئی کمک‌کننده هستند؛ زیرا برای یک الاهیات استعاری، بسیار مرتب و طبقه‌بندی‌شده هستند. مفاهیم و نظریه‌ها در دورترین نقطه این زنجیره هستند و به‌ندرت ریشه‌های استعاری خودشان را در معرض نمایش می‌گذارند. این تعارضات عمده‌تاً عملکردهای متفاوت استعاره، مدل و مفهوم یا نظریه را در تنها وظیفه تفسیر هستی ما در جهان نشان می‌دهند» (McFague, S, 1982, pp. 25-26).

مفهوم استعاری، که از مدل‌ها و تصاویر استعاره به دست می‌آید، حرکت از مدل به مفهوم و حرکت دوباره برای افزایش مستمر انتزاع است. برخی مدل‌ها نسبت به مدل‌های دیگر، انتزاعات مفهومی‌تری از تصاویر هستند. این حرکت از مدل به مفهوم، در مسیر خاص به عام، عینی به ذهنی و خیالی به بصری است. از آنجایی که این فرآیند، یکی از فرآیندهای شناسایی و ایجاد شباهت از طریق ابداع شیوه‌ای برای بررسی غیرمستقیم واقعیت است، فرآیند شکل‌گیری مفهوم با مفهوم استعاری مک‌فیگ مطابقت دارد (Ibid, pp. 26-27).

از رابطه بین استعارات، مدل‌ها و مفاهیم، باید در نظر داشت که استعارات و مدل‌های خداوند، محدوده وسیعی را در نظر خواهند گرفت و درجات متنوعی از چیرگی را درون سنت فرا خواهند گرفت؛ مانند: فرد، پادشاه، صخره، مادر، ناجی، پدر، دژ، عاشق، رهایی‌بخش، حامی و بسیاری از موارد دیگر. باید از این مدل‌ها پرسیم: کدام‌یک از آن‌ها غالب است؟ چرا باید مدل‌های خاصی غالب باشند؟ آیا آن‌ها ثابت هستند؟ آیا مدل‌های اصلی جامع هستند؟ برای چه کسی اهمیت دارند؟ برای چه کسی بی‌معنی یا ناخوشایند هستند؟ آیا به اندازه‌ای مفید هستند که به ما در فهم بهتر حیات کمک کنند؟ آیا با دیگر موضوعاتی که ما آن‌ها را مهم می‌پنداریم، تناسب دارند؟ آیا آن‌ها با تجربه زیستی جور درمی‌آیند یا برای به‌کارگیری باید به صورت عقلانی دربیایند؟ تمام این پرسش‌ها و بیشتر از آن، تحت عنوان نقد استعارات و مدل‌ها قرار می‌گیرند که وظیفه تفکر مفهومی است (Ibid, p. 27).

فرآیند شکل‌گیری مفهوم با مفهوم استعاری مک‌فیگ مطابقت دارد. به دلیل ماهیت غیرقابل انعطاف استعاره‌ها، وقتی که فرآیند استعاری به مثابه مدلی در شکل‌گیری مفهوم به کار می‌رود، این دیدگاه را که تصاویر و مدل‌های اساسی‌ای که مفهوم از آن‌ها انتزاع می‌شود، غیرضروری هستند، رد می‌کند. این مطلب کلید طرح مک‌فیگ است؛ زیرا با تمام اهمیتی که به جایگاه مفاهیم در فعالیت او اختصاص یافته است، باز هم این مدل‌ها و تصاویر هستند که او صراحتاً بیشترین توجه را به آن‌ها دارد. بنابراین، روشن‌سازی رابطه میان مدل‌ها و مفاهیم بسیار مهم است.

وی در راستای رابطه بین تصویر، مدل، مفهوم و نظریه می‌گوید:

«زبان مفهومی به سمت اتحاد و یکپارچگی متمایل است؛ به سمت معانی شفاف و دقیق برای زبان مبهم، چندلایه و خیالی. در این فرآیند، چیزی از دست رفته و چیزی دیگر به دست می‌آید؛ یعنی غنا و یکپارچگی، فدای دقت و هماهنگی می‌شوند. تفکر مفهومی تلاش می‌کند که شباهت‌های بین مدل‌ها را بیابد؛ در حالی که مدل‌ها بر تفاوت‌های میان خود پافشاری می‌کنند. با این حال، این

رابطه مسالمت‌آمیز است. تصویرسازی‌ها، مفاهیم را پرورش داده و مفاهیم، تصویرسازی‌ها را منظم می‌کنند. تصویرسازی‌ها بدون مفاهیم، بی‌بصیرت هستند و مفاهیم بدون تصویرسازی‌ها، بی‌ثمر و عقیم هستند. در یک الاهیات استعاری، هیچ اثری از سلسله‌مراتب‌ها در بین استعارات، مدل‌ها و مفاهیم وجود ندارد. پس، مفاهیم برتر، بهتر یا ضروری‌تر از تصویرسازی‌ها نیستند و برعکس. تصویرسازی‌ها هرگز بی‌نیاز از تفسیر توسط مفاهیم، نقد آن‌ها از تصویرسازی‌های متضاد یا اسطوره‌زدایی از مدل‌های قطعیت‌یافته نیستند. مفاهیم، هرگز بی‌نیاز از پشتیبانی تصویرسازی‌ها، غنای عاطفی و هستی‌گرایانه تصویرسازی‌ها و صلاحیت در برابر تصنعاتی که توسط چندگانگی تصویرسازی‌ها به وجود می‌آیند، نیستند. تفکر اصولی به هیچ طریقی نمی‌تواند استعارات و مدل‌ها را به گونه‌ای توضیح دهد که تبدیل به نمادهای مشخصی برای مفاهیم گردند، بلکه وظیفه تفکر مفهومی، عمومیت دادن، اغلب در زبان فلسفی، نقد تصویرسازی‌ها، مطرح کردن پرسش‌هایی در مورد حقیقت و معانی آن‌ها به روش صریح است. بنابراین، این رابطه همچنان مسالمت‌آمیز است. تصاویر ضروری‌اند تا مفاهیمی را که از آن‌ها انتظار می‌رود، به وجود آورند. به هر حال، معنای تصاویر در این فرآیند، تحلیل یا فرسوده نمی‌شود. مفاهیم با مرتبط کردن مدل‌ها و تصاویر به یکدیگر و اولویت‌بندی آن‌ها بر اساس هماهنگی‌شان با مفهوم مورد نظر، نظم را برقرار می‌کنند.»

مک‌فیک این‌گونه اظهار می‌دارد که «زبان مفهومی، از یک سو، به معنای روشن و موجز برای یک زبان مبهم، چندسطحی و خیالی گرایش دارد. در این فرآیند، چیزی از دست می‌رود و چیزی به دست می‌آید؛ یعنی توانگری و چندظرفیتی، فشار و ثبات، قربانی می‌شوند. اندیشه مفهومی در تلاش است تا شباهت‌هایی را بین مدل‌ها پیدا کند؛ در حالی که مدل‌ها بر عدم وجود تشابهات در میان خود اصرار دارند» (Ibid, p. 26).

با در نظر گرفتن برخی دیگر از کاربردهای مک‌فیک در مفاهیم، قادر به مشاهده تمامی معنای این‌ها خواهیم بود. مک‌فیک از روایت استعاره خود، تعدادی از مفاهیم مانند «تنش، دیالکتیک، گشایش، تغییر، رشد و نسبیت» را انتزاع می‌کند (Ibid, p. 64). او در گفت‌وگو با مطالعه استعاره خود، مفاهیم مشابهی را از تمثیل‌ها و پادشاهی خداوند دریافت می‌دارد؛ اما این‌ها به‌ندرت به‌منزله مفاهیمی انتزاعی به‌سادگی ظاهر می‌شوند.

در مواردی که این مفاهیم به‌منزله توصیفی از استعاره، تمثیل یا پادشاهی به کار گرفته می‌شوند، آن‌ها به‌منزله مدل‌های مفهومی عمل می‌کنند و غالباً به‌منزله مدلی برای الاهیات در سراسر مکتوبات وی استفاده می‌شوند. به عبارت دیگر، «دیالکتیک/مناظره» به‌خودی‌خود یک مفهوم است؛ اما وقتی این مفهوم به‌منزله «تمثیل و دیالکتیک»، یا «عیسی به‌مثابه دیالکتیک»، یا «الاهیات به‌منزله دیالکتیک» به کار گرفته شود، دیالکتیک به‌منزله یک مدل استعاری مفهومی است.

بارزترین نمونه این حرفه، مفهوم شخصی در فعالیت اوست و این امر، هم در سخن در تمثیل‌ها و هم در الاهیات استعاری، از عیسی به‌مثابه تمثیل، تمثیل‌های کتاب مقدس و اکثریت قریب به اتفاق کتاب مقدس و تصاویر سنتی و مدل‌های خداوند مأخوذ است. مک‌فیک آرزو دارد درباره خداوند به‌منزله «شخصی» صحبت کند و سخن بگوید. اکنون این تلاشی برای مدل‌سازی واقعی خداوند از شخصی به معنای مشخص و قطعی، به‌عنوان مثال یکی از مواردی که ممکن است اختصاص دادن جنسیت باشد، نیست؛ بلکه اصطلاح شخصی، مفهومی به این معناست که در حین صحبت در مورد خداوند، مدل‌هایی از نظر مفهومی شخصی بر مدل‌های غیرشخصی ترجیح داده می‌شوند (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 112-113).

ما می‌توانیم این را «انتزاع پارادایمی^۱» بنامیم؛ زیرا این مفهومی است که در تعریف پارادایم آمده است و مفهومی است که مفاهیم دیگر موجود آن پارادایم را تابع می‌کند. اما این انتزاع پارادایمی، اگرچه مهم و بسیار کلی و غیرمستقیم به‌منزله یک مفهوم است، از

ویژگی‌های سنت، تجربه، عیسی و کتاب مقدس بسیار بعید است که قادر به برکناری آن‌ها باشد. بنابراین، مفهوم شخصی باید مجدداً به مدل ترجمه شود و این مدل‌ها در سطح انتزاع خود هستند.

در انتزاعی‌ترین مدل کلیدی، یعنی استعاره ریشه‌ای، از الاهیات استعاری، نوع خاصی از رابطه که دارای تنش خاصی است، مطرح می‌شود (McFague, S, 1982, p. 109). مشخص‌ترین و تخیلی‌ترین کاربرد مفهوم شخصی در مدل‌های او از خداوند به مثابه مادر، عاشق و دوست، در مدل‌های خداوند است. بنابراین، اگرچه تفکر مک‌فیگ توسط تصاویر و مدل‌هایی تأمین شده و در نهایت منجر به بروز همان می‌شود، اما در واقع، غالباً از نظر مفهومی هدایت می‌شده است. وحدت اندیشه او و نقاط تداوم آن با سنت مسیحی در سطح مفهومی است؛ در حالی که بسیاری از الاهیات با سنت، در سطح مدل تداوم یافته است و وحدت ترسیم‌شده، توسط استعاره است (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 113-114).

آنچه اهمیت دارد، استعاره‌ها، مدل‌ها و مفاهیم خاصی هستند که قدرت نجات‌بخشی خداوند را برای مردم در زمان‌ها و مکان‌های خاص به واقعیت عینی تبدیل می‌کنند. اطلاعات اولیه ما یک پیام مسیحی برای همه زمان‌ها نیست که در زمینه‌های مختلف به طور خلاصه ایجاد شده باشد، بلکه تجربیاتی حاصل از زنان و مردان گواه عشق تحول‌آفرین به خداوند است که به شیوه‌های بی‌شماری از آن‌ها تعبیر شده است (McFague, S, 1987, p. 44).

شیوه مک‌فیگ او را ملزم می‌دارد تا قبل از بازگشت به مدل‌ها، یک مرحله مفهومی را پشت سر بگذارد؛ اما این جست‌وجو، جوهره بی‌انتهای مسیحیت، یعنی مجموعه‌ای از مفاهیم جهانی مسیحی، نیست؛ بلکه این جست‌وجوی وحدت و تداوم مفهومی با این سنت است که «همیشه یک گزارش جزئی و محدود از خطوط قدرت نجات‌بخشی خداوند در یک زمان خاص، با توجه به شخصیت پارادایمی عیسی ناصری است» (Ibid, p. 45).

با توجه به نقش مفاهیم در ذهن، توجه به این موضوع مهم است که سطح مفهومی مک‌فیگ، مکان ملاقات را برای مدل‌هایی در زمینه‌های مختلف، مانند فلسفه زبان و مبحث مسیح‌شناسی، فراهم می‌نماید. این را به وضوح در ترکیب مفاهیم حاصل از بازتاب عیسی در تمثیل و استعاره و روشی که این سه به یک حساب منسجم واحد تبدیل می‌شوند، می‌بینیم که با ارتباطات مفهومی ثابت به یکدیگر متصل شده‌اند. این رویکرد هماهنگی مفهومی و استقرار مدل‌های مختلف در میان رشته‌ها، می‌تواند به طور گسترده‌تر از تلاش مک‌فیگ برای انجام و عمل نیز استفاده شود.

این بدان معناست که اگر یک سنت در سطح مفهومی بین مدل‌های الاهیاتی پیشاموجود و تصاویر و مدل‌های جدید پیشنهادی انجام شود، ممکن است پروژه الاهیاتی مک‌فیگ از نظر خود او، به منزله اصلاح‌کننده و غیرانقلابی، مشروعیت بیشتری یابد. توجه دقیق به نقشی که مفاهیم در الاهیات سازنده وی ایفا می‌کنند، داده خواهد شد؛ زیرا روش وی در مثال‌های مشخص بیان می‌شود، همان‌گونه که دلایل مختلفی برای اهمیت دادن به نقش مفهوم‌سازی و استدلال مفهومی در الاهیات، بیش از آنچه مک‌فیگ اجازه می‌دهد، مطرح شده است (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 119-120).

۵. نظریه

ملاحظه نمودیم که مفاهیم با یافتن و ایجاد شباهت‌ها، مدل‌ها و تصاویر را با یکدیگر مرتبط کرده و استفاده از مدل‌ها را نیز هدایت می‌کنند. با این وجود، مفاهیم به منزله مفاهیم، به تنهایی نمی‌توانند بین مدل‌ها دآوری کنند یا مدل‌ها را به صورت سلسله‌مراتبی در سیستم‌های جامع‌تر و منظم‌تر قرار دهند. این فرآیند تنظیم و ارتباط انتقادی مدل‌ها، فرآیند شکل‌گیری نظریه است. مک‌فیگ نظریه را چنین تعریف می‌کند:

«منظور ما از نظریه، بیانیه سیستماتیک حدس و گمان و رابطه‌ای است که زمینه‌ساز پدیده‌های خاصی است. مفهوم، یک ایده یا تفکر است؛ یک نظریه، ایده‌ها را در یک ساختار تفسیری سامان می‌دهد. مفاهیم، برخلاف استعاره‌ها، معنای جدیدی ایجاد نمی‌کنند، بلکه به معنای پذیرفته‌شده و متعارف متکی هستند. نظریه‌ها، برخلاف مدل‌ها، یک حوزه را از نظر حوزه دیگر منظم نمی‌کنند، بلکه مفاهیم را به صورت کلی سازمان‌دهی می‌کنند. همه نظریه‌ها از این نظر استعاره هستند که آن‌ها نیز ساختار هستند. آن‌ها تلاشی غیرمستقیم برای تغییر واقعیت هستند که هرگز نمی‌توان مستقیماً با آن‌ها برخورد نمود. آن‌ها در انتهای زنجیره قرار دارند و به ندرت ریشه‌های استعاری خود را آشکار می‌کنند» (McFague, S, 1982, p. 26).

«اندیشه و تفکر سیستماتیک سعی دارد تا همه مدل‌های غالب را در یک سنت، در یک سیستم کلان با یک مدل کلیدی از خود سازمان‌دهی کند» (Ibid, p. 27).

بنابراین، یک نظریه، شبکه‌ای از مدل‌ها و تصاویر است که توسط مفاهیم، اما بسیار مهم‌تر، توسط یک یا چند مدل کلیدی، با هم مرتبط هستند. این مدل‌ها به خودی خود کاملاً انتزاعی و مفهومی هستند و در مکتوبات وی، با وجود تفاوت‌های گوناگون و بسیار کم بین آن‌ها، نام‌گذاری شده‌اند. بنابراین، اصطلاحات استعاره ریشه‌ای (Ibid, p. 28)، مدل کلیدی و هنجار مادی (McFague, S, 1987, p. 45)، همگی باید به منزله ایفای همان نقش درک شوند؛ اگرچه هر یک از آن‌ها ممکن است در موقعیت خود، در امتداد زنجیره از تصویر اصلی تا مفهوم، کاملاً متفاوت باشند.

مک‌فیگ استعاره ریشه‌ای را چنین تعریف می‌کند: «یک استعاره ریشه‌ای، اساسی‌ترین فرضیه درباره ماهیت جهان یا تجربه است که وقتی می‌خواهیم توصیفی از آن ارائه دهیم، می‌توانیم ایجاد کنیم» (McFague, S, 1982, p. 28).

او همچنین یک مدل را به منزله اساسی‌ترین مجموعه فرضیات تعریف می‌کند که در آن، یک سنت عمل می‌کند. این یک چارچوب یا زمینه بدون دلیل عملکردهای عادی آن است (McFague, S, 1982, p. 108)، اما همچنین یک الگو و مدل است؛ سنتی که محدودیت‌ها را در محدوده مدل‌های قابل قبول و استعاره‌های ریشه‌ای تعیین می‌کند، محتوایی است که این محدودیت‌ها را مشخص می‌نماید (McFague, S, 1982, p. 109).

مک‌فیگ برای تعریف نظریه و الگو از استعاره ریشه‌ای استفاده می‌کند و به هر دو اصطلاح، معنایی مشابه می‌بخشد؛ اگرچه با یک الگو، وسیع‌ترین، عمومی‌ترین و اساسی‌ترین گزینه، نظریه است. در هر صورت، هر دو با هم در نظر گرفته خواهند شد. در این مرحله، توجه به تفاوت بین الاهیات نظری^۱ (به عنوان مثال الاهیات استعاری) و نظریه الاهیاتی^۲، و نظریه الاهیاتی، به عنوان مثال «جهان، کالبد خداوند است»، مهم است. تفاوت آشکاری بین انواع مدل‌های کلیدی وجود دارد که در دو حوزه استفاده شده است؛ مورد متفاوتی که به دلیل تنش مشخص شده در بخش قبلی، بین فهم ماهیت خود الاهیات به منزله یافتن وحدت و استمرار در یک سطح مفهومی انتزاعی، و نیاز الاهیات به درک قابل فهم این امر در خروجی‌های ملموس و تخیلی‌تر وجود دارد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 122-123).

از مک‌فیگ می‌پرسیم که آیا این یک مدل خاص بی‌انتهای مفهوم مشتق‌شده از عیسی مسیح است یا بازگویی یا جان‌بخشی روایت عیسی در یک زمینه خاص که نقطه تداوم مسیحیت است؟ در الاهیات استعاری، بیشترین وزن بر نقش استعاره ریشه‌ای و گزارش خاصی از این استعاره ریشه‌ای به منزله کیفیت جدیدی از رابطه، یعنی روشی برای حضور در جهان تحت فرمان خداوند، قرار گرفته است؛ روشی که وجود دارد و بسیار استعاری، هویتی، مالکیتی، مطلق‌گرایی، ایستایی، متعارف‌بودن و معنویت‌گرایی ناسازگار است (McFague, S, 1982, p. 109).

این رویکرد، اگرچه با مشکلاتی مواجه است که مانع از ورود مجدد ذات بی‌انتهای مسیحیت به زمان بحث مجدد می‌شود، از آنجایی که مک‌فیگ قصد داشته است آن‌ها را اخراج نماید، اما حداقل محدودیت‌هایی را در محدوده مدل‌های قابل قبول تعیین می‌کند و معیاری را برای ما ارائه و فراهم می‌نماید. ممکن است به منزله سقوط در سنت قضاوت شود؛ اما به نظر می‌رسد که مک‌فیگ در اثر بعدی خود، حیات وافر، دومین موضع را انتخاب کرده و گفته است که مسئله و موضوع مسیحی چیست؟ این یک پرسش تجربی است، نه یک مبنا (McFague, S, 2000, p. 60).

بنابراین، تداوم اندیشه وی واقعاً در سطح مفهومی یافت می‌شود و تنش بین این مسئله و تمایل او برای کنار گذاشتن هرگونه فهم از مسیحیت یا از بین بردن دیگری، در نهایت حل نشده و پرتنش باقی مانده است. این تنش نباید برای پروژه وی کشنده تلقی شود؛ اگرچه مک‌فیگ را آزاد می‌گذارد و به سرعت توسط منتقدان غیرمسیحی کنار گذاشته می‌شود (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 125-126).

بعد از آن، او اظهار می‌کند: «اگر خصوصیات پرتنش تمثیل‌ها و مسیح به مثابه تمثیل، فراموش و گم شود، مسیحیت نیز فراموش شده و از بین خواهد رفت» (McFague, S, 1982, p. 110).

در همین حال، آنچه در اینجا برای بحث ما، در مباحثی که مک‌فیگ مطرح می‌کند، برای اهداف ما از اهمیت بیشتری برخوردار است، این گونه است که در هیچ یک از موارد، تداوم تنها در سطح مدل خاص قرار ندارد. بنابراین، هیچ مدل مطلق وجود ندارد که بالاتر از انکار یا انتقاد باشد؛ مدل‌هایی وجود ندارند که استفاده از آن‌ها به خودی خود، وضعیت الاهیات را به منزله مسیحی تضمین کنند و فضا و وسعت کافی را برای مدل‌های جدید به وجود آورند.

بنابراین، باید با الگوی مسیحی مک‌فیگ به منزله تعریف مسیحیت برای او در مکان و زمان خاص خود، در رشد شخصی و به منزله عضوی از یک جامعه رفتار کرد. در نتیجه، او هیچ چارچوب فلسفی برای اتحاد یا مرتبط کردن پارادایم‌های متعددی که اصرار دارد مسیحیت، به منزله یک نهاد مشترک، قادر به همکاری با آن‌هاست، فراهم نمی‌آورد و هیچ کوششی برای ارائه چنین چارچوبی صورت نخواهد گرفت. اما ما به جای آن، به تعریف خاص وی از ذره‌بین‌های مسیحی توجه خواهیم نمود و روی آن فعالیت خواهیم کرد.

ما علاقه‌مند به دانستن این موضوع هستیم که آیا مک‌فیگ در آرای خود منسجم است یا نه؟ بنابراین، به منزله بخشی از این موضوع، آیا از نظر خودش مسیحی است یا نه؟ باید با توجه به شرایط خاص خود او، و نه در برابر تعریف بیرونی از آنچه مسیحی است، مورد قضاوت قرار بگیرد (Hainsworth, R. R., 2012, pp. 126-127).

نتیجه‌گیری

مدل‌های پارادایمی کلیدی و اصلی مک‌فیگ از موضوعات متداول در موقعیت اخلاقی و الزامات وی، مطالعه استعاره‌ها و تمثیل‌ها و فهم او از عیسی مسیح ناشی می‌شود که تمامی این‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در واقع، مک‌فیگ طرفدار کاوش در چنین مواردی است و چنین اظهار می‌کند که این مدل‌ها شخصی هستند و در نهایت، مدل خداوند به منزله شخصی چیره خواهد بود؛ و این‌ها هستند که غیرشخصی‌اند و مدل‌ها باید پاسخگو باشند.

در ثانی، این رابطه باید رابطه‌ای برخوردار از یک مدل مشخص و یک تنش خاص باشد و به طور مفهومی در مدل‌های خداوند به منزله عشق متحول‌کننده خداوند بیان شده است. بنابراین، این مدل کلیدی عیسی است که نظریه الاهیاتی او را تعریف کرده و همچنین، مبنایی را برای معیارهایی جهت انتقاد از مدل‌ها مشخص می‌کند.

برای مک‌فیگ، قطعاً این‌گونه نیست که این مدل کلیدی همه آنچه را که الاهیات می‌تولند یا باید اظهار کند، ارائه نماید. این مدل، به‌سادگی، یک نقطه مرجع و امکانات نظم و ارزیابی را برای کل شبکه تصاویر، مدل‌ها و مفاهیم فراهم می‌کند که برای بیان تجربه کامل زندگی سپری‌شده انسان در پرتو خداوند ضروری است.

بنابراین، تصویر، صورت خاصی است که بیشتر، دسته یا طبقه را مطلع می‌کند. مفهوم، سطح بالاتر تجرد و درجه بیشتر تعمیم است که کیفیت مدل را از تعبیرات واقعی خاص و موارد کاربردشان جدا می‌کند. بنابراین، مفهوم استعاره، خاصیت استعاره‌های تجربی از قبیل یگانگی، قدرت خلاق، قادر بودن یا نبودن و یا غیره است. به همین ترتیب، مفهوم سهمی‌وار می‌تولند اشتقاق شود که ویژگی‌های مشابهی دارد.

استفاده مک‌فیگ از واژه نظریه، متعارف‌تر و فراگیرتر است؛ نوعی پدیده سیستماتیک که تصویر، مفهوم، مدل و نظریه را به رویه تبیینی پیوسته نظریه استعاره یا نظریه تمثیل‌ها با هم ترکیب می‌کند. اگرچه این موضوعات چهارگانه، در آثار مک‌فیگ به‌منزله طبقه‌بندی‌های جدا با نام «تصویر، مدل، مفهوم و نظریه» ارائه شده‌اند، ذکر این نکته مهم است که او این‌ها را به‌منزله تسلسل در نظر می‌گیرد که به شیوه‌ای مشابه، در همگرایی روابط متقابل اساساً موجودند.

او بیان می‌کند که واضح‌ترین دستورالعمل ارتباط بین چهار طبقه‌بندی در تفکرش را به دست آورده است؛ یعنی «تصاویر، مفاهیم را حمایت می‌کنند؛ مفاهیم، تصاویر را نظم می‌دهند؛ تصاویر، بدون مفاهیم پوچ و بی‌ارزش هستند و مفاهیم، بدون تصاویر بی‌حاصل هستند. در الاهیات استعاری هیچ پیشنهاد سلسله‌مراتبی در میان استعاره‌ها، مدل‌ها و مفاهیم وجود ندارد؛ یعنی مفاهیم، اساسی‌تر از تصاویر یا برعکس نیستند. مفاهیم، هیچ‌وقت عاری از نیاز به پشتوانه تصاویر، غنای عاطفی — وجودی تصاویر و صلاحیت علیه تظاهرات ادراکی آماده‌شده با اکثریت تصاویر نیستند و هیچ‌وقت نمی‌توان تفکر سیستماتیک را برای توضیح استعاره‌ها و مدل‌ها به کار برد.»

خود مک‌فیگ شرح روشنی از چگونگی عملکرد این چهار موضوع در زنجیره‌ای از تصاویر از طریق مدل و مفهوم تا نظریه در عمل، با اشاره ویژه به بیان الاهیات پولس، ارائه می‌دهد که این شبکه از تصاویر، مدل‌ها و مفاهیم مرتبط با مفهوم اصلی آن و مدل‌های حاصل، با هم جمع شده و یک نظریه آمرزیدگی از حیات مسیحی را شکل می‌دهند.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از رساله/پایان نامه نمی‌باشد.

منابع

- Cancienne, M. P. (2009). *Aesthetics in the Ecotheology of Sallie McFague: A Critique and a Proposal for a Theological Aesthetics of Nature* (Doctoral dissertation, Duquesne University). Retrieved from <https://dsc.duq.edu/etd/236>. Spring 1-1-2009.
- Hainsworth, Rev'd Richard. (2012). *Reforming Metaphorical Theology? A Critical Assessment of the Works of Sallie McFague in the Light of Her Respondents*. In fulfilment of the requirements for the Degree of Doctor of Philosophy of Cardiff University.
- McFague, Sallie. (1982). *Metaphorical Theology: Models of God in Religious Language*. Philadelphia, PA: Fortress Press.
- McFague, S. (1987). *Models of God: Theology for an Ecological, Nuclear Age*. Philadelphia, PA: Fortress Press.
- McFague, S. (1993). *The Body of God: An Ecological Theology*. Minneapolis, MN: Fortress Press.
- McFague, S. (1997). *Super, Natural Christians: How We Should Love Nature*. Minneapolis: Fortress Press.
- McFague, S. (2008). *A New Climate for Theology: God, the World and Global Warming*. Minneapolis: Augsburg Fortress, 204 p.
- McFague, S. (1975). *Speaking in Parables: A Study in Metaphor and Theology*. Philadelphia, PA: Fortress Press.
- McFague, S. (2000). *Life Abundant: Rethinking Theology and Economy for a Planet in Peril*. Minneapolis: Fortress Press.
- Q. Hugh J. Gwyn. (2011). *The Metaphorical Theology of Sallie McFague: An Exploratory Study*. Université de Sherbrooke, Faculté de théologie et d'études religieuses, Mémoire de maîtrise, Programme d'études du religieux contemporain. ISBN: 978-0-494-88913-8. Library and Archives Canada, 395 Wellington Street, Ottawa, ON K1A0N4, Canada.
- Sahinidou, Ioanna. (2015). "Reflections on the Work of Sallie McFague." *International Journal of Humanities Social Sciences and Education (IJHSSE)*, 2(8), 18-22. ISSN 2349-0373 (Print) & ISSN 2349-0381 (Online). www.arcjournals.org.
- Schalkwyk, Annalet van. (2008). "The Cosmos as the Body of God: The Interpretation of the Christian Story in Sallie McFague's Oeuvre." *Department of Missiology, University of South Africa, Scriptura*, 98, 204-221. <http://scriptura.journals.ac.za/>. Philadelphia, PA: Fortress Press.